# رؤیا!!

نویسنده: احمد حسینی

تاریخ انتشار: 25 Khordad 2585 باستانی برابر با June 15, 2026 میلادی



«زمانی فراخواهد رسید که این جنگ لعنتی به پایان برسد. روزی خواهد آمد که به ما به چشم یک انسان نگاه کنند، نه صرفاً به عنوان یک یهودی!». «من می‌خواهم زنده بمانم، می‌خواهم دوچرخه سواری کنم، می‌خواهم به مدرسه بروم، می‌خواهم دنیا را ببینم و دانش بیاموزم. من می‌خواهم نویسنده‌ای مشهور شوم؛ می‌خواهم رؤیاهایم را روی کاغذ بیاورم. مردم! من دختری سیزده ساله‌ام که در مخفیگاهم از همه‌ی موهبت‌ها و آزادیهایی که برای یک انسان متصوّر است، محروم شده‌ام...»: گوشه ای از آرزو- و رؤیاهای آنه فرانک در مخفیگاهش در خانهٔ شماره ۲۶۳ خیابان پرینسن گراخت آمستردام (Amsterdamer Prinsengracht 263) ؛ خانه‌ای که امروز به موزه تبدیل شده است.

این موزه را حتماً باید دید. مردم برای بازدید از آن از سراسر جهان به آمستردام سفر می‌کنند. میلیون‌ها نفر تا کنون از این مکان بازدید کرده‌اند. صفی که مقابل این خانه شکل می‌گیرد، هنوز پس از گذشت دهه‌ها بسیار طولانی است.

سکوت مرموز و سحرانگیزی که بر استانه‌ی ورودی این موزه حکم‌فرماست، بازتاب فریاد خشم آلودِ شش میلیون انسانِ بی گناهی است که هم‌صدا فریاد می‌کشند: «می‌خواهم زنده بمانم!»

اگر بازدید کننده‌ی حساس باشی، صدای آنه فرانکِ سیزده ساله را در آستانه‌ی در، به خوبی خواهی شنید.

آنه فرانک در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۹ در فرانکفورت و در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. با روی کار آمدن حزب فاشیستی و یهودستیز هیتلر، او به همراه پدر، مادر وخواهرش به آمستردام گریخت.

زمانی که ارتش آلمان نازی درسال ۱۹۴۰ هلند را اشغال کرد، خانواده‌ی فرانک زندگی مخفیانه‌ای را آغاز کردند و در

همین خانه ـ که اکنون به موزه تبدیل شده است ـ مخفیگاهی ساختند و دور از چشم دیگران در آن زندگی کردند.
آنه فرانک خاطرات روزانه‌اش را از ۱۲ ژوئن ۱۹۴۲ تا اوّل اوت ۱۹۴۴ در دفترچه‌ای می‌نوشت که در سیزدهمین سالروز تولدش از پدرش هدیه گرفته بود. او تمام اتفاقاتی را که در آن فضای تنگ و بسته رخ می‌داد، با سادگی و صداقت به نگارش درمی‌آورد. نزدیک به ده نفر حدود دو سال در این مخفیگاه در کنار یکدیگر زندگی کردند.
آنه در یادداشت‌هایش بارها از عشق‌ها و آرزوهایش نوشته است؛ از ترس، نگرانی، دلهره و خطرِ لو رفتن و دستگیر شدن. او به اختلاف‌هایی که باعث دلخوری و عصبانیت اعضای گروه می‌شد نیز اشاره کرده است. از تهیهٔ غذا و مایحتاج روزانه گرفته تا مشکلات دشوار بهداشتی، استفادهٔ محدود از توالت و حتی ضرورتِ سکوت مطلق، همه را با جزئیات روایت کرده است.
او از یأس و امید، از آینده‌ای همراه با آزادی یا اسارت، و از دغدغه‌های ریز و درشتِ زندگی در فضایی کوچک و خفقان‌آور بارها قلم زده است.
آنه همچنین از عشقش به جوان‌ترین عضو این گروه، پتر، و نخستین بوسهٔ عاشقانه‌شان سخن گفته است. زمانی که او و پتر از پنجره‌ی انباریِ زیر شیروانی پنهانی به بیرون نگاه می‌کردند، آنه شاعرانه نوشت:
«...ما از سوراخ پنجره، پهنهٔ آسمان آبی را تماشا می‌کردیم. به قطره‌های کوچک آب که بر شاخه‌های خشکِ درخت بلوط زیر نور آفتاب می‌درخشیدند، خیره می‌شدیم. به مرغ‌های دریایی و پرندگانِ نقره‌فامی که در برابر چشمانمان پرواز می‌کردند، نگاه می‌کردیم».

„Wir betrachteten den blauen Himmel, den kahlen Kastanienbaum, an dessen Zweigen kleine Tropfen glitzerten, die Möwen und die anderen Vögel, die im Tiefflug wie aus Silber aussahen."
(Anne Frank 23. Februar 1944“)

در چهارم اوت ۱۹۴۴ مخفیگاه آنان لو رفت و هر هشت نفر ساکن آن خانه، به همراه دو نفری که به آنان کمک می‌کردند، توسط گشتاپو دستگیر شدند. خائنی که مخفیگاه آنان را فاش کرد، هرگز شناخته نشد. دستگیرشدگان را به اردوگاه مرگ آشویتس (Auschwitz) منتقل کردند. آنه و خواهرش مارگوت بعدها به اردوگاه کار اجباری برگن‌ـبلزن (KZ Bergen-Belsen)در لونه‌بورگر هایده (Lüneburger Heide) فرستاده شدند.
در این اردوگاه، به دلیل شرایط بسیار بد بهداشتی و شیوع بیماری واگیردار تیفوس، هزاران زندانی جان خود را از دست دادند. آنه و خواهرش نیز در مارس ۱۹۴۵ در همان‌جا جان باختند. از میان دستگیرشدگان تنها اوتو فرانک (Otto Frank)، پدر آنه، زنده ماند. زمانی که یادداشت‌های دخترش به دست او رسید، تصمیم گرفت آن‌ها را تنظیم و منتشر کند.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۷ نخستین چاپ کتاب خاطرات آنه فرانک در هلند منتشر شد. آرزویی که آنه با خود به آسمان برده بود، به دست پدرش تحقق یافت. آنه می‌خواست خاطراتش روزی منتشر شوند. او آرزو داشت نویسنده شود. داستان کوتاه می‌نوشت و جمله‌های زیبای کتاب‌هایی را که می‌خواند، یادداشت می‌کرد.
آنه با نوشتن خاطرات روزانه‌اش برای همیشه در تاریخ ماندگار شد. کتاب او به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های جهان تبدیل شده و تاکنون به زبان‌های بسیاری ترجمه شده است.
در سال ۱۹۶۰، به همت اوتو فرانک، مخفیگاه آنان به موزه تبدیل و افتتاح شد. اوتو فرانک تا زمان مرگش در سال ۱۹۸۰ به هزاران نامه‌ای که خوانندگانِ خاطرات دخترش برایش می‌فرستادند، پاسخ می‌داد.
فرانک‌ـ والتر اشتاین مایر (Frank-Walter Steinmeier) رئیس‌جمهور آلمان، روزی در اسرائیل و در برابر شماری از

بازماندگان جنایت بزرگ هیتلر و وجدان بیدار جهان چنین گفت:

**«هفتاد و پنج سال پس از آشویتس، من امروز به عنوان رئیس‌جمهور آلمان در برابر شما ایستاده‌ام و احساس گناه می‌کنم».**